

## دکتر مارک جنینگز، مرقس، درس نهم، مرقس ۴:۳۵-۵:۲۰، آرام کردن طوفان و دیوزده

مارک جنینگز و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر مارک جنینگز در حال تدریس در مورد انجیل مرقس است. این جلسه ۹، مرقس ۴:۳۵-۵:۲۰، طوفان آرام و دیوزده است.

سلام، قبلاً در فصل ۴ به آموزه‌های عیسی در قالب تمثیل‌ها نگاه می‌کردیم.

البته، از توصیف مرقس از تعالیم عیسی می‌دانیم که او با اقتدار تعلیم می‌داد. یکی از جنبه‌های تعلیم او تمثیل‌ها بودند. جالب اینجاست که عیسی تنها کسی نیست که از تمثیل استفاده کرده است، اما به نظر می‌رسد که عیسی بیش از هر کس دیگری در تعلیم از تمثیل استفاده می‌کرد.

با این حال، همانطور که به فصل ۴ ادامه می‌دهیم، به وقایع و یک رویداد بسیار خاص که به عنوان آرام شدن طوفان شناخته می‌شود، برمی‌گردیم. من این را برای خودمان می‌خوانم و سپس بحث خواهیم کرد. بنابراین، فصل ۴ انجیل مرقس با آیه ۳۵ آغاز می‌شود.

آن روز، چون غروب فرا رسید، به شاگردان خود گفت: «بیاید مردم را تنها بگذاریم و به آن سوی دریا برویم.» شاگردان او را همانطور که در قایق بود، با خود بردند. قایق‌های دیگری نیز با او بودند.

طوفان شدیدی وزید و امواج قایق را در هم شکست، به طوری که نزدیک بود قایق غرق شود. عیسی در عقب قایق، بر بالشی خوابیده بود. شاگردانش او را بیدار کردند و گفتند: «ای استاد، آیا برایت مهم نیست که غرق شویم؟» او برخاست، باد را زهی زد و به امواج گفت: «ساکت و آرام باشید».

سپس باد فرو نشست و همه جا کاملاً آرام شد. او به شاگردانش گفت: «چرا اینقدر می‌ترسید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» آنها وحشت‌زده از یکدیگر پرسیدند: «این کیست؟ حتی باد و امواج نیز از او اطاعت می‌کنند.» حال، ما از ابتدا به موضوع اقتدار در عیسی مسیح پرداخته‌ایم.

این جنبه‌ی ثابت نیمه‌ی اول انجیل مرقس بوده است، که عیسی قوی‌تر است. در اینجا، مرقس به نمایش اقتدار عیسی بازمی‌گردد. پیش از این، ما شفاهای جسمی داشته‌ایم، ما جن‌گیری داشته‌ایم، اما در اینجا اولین معجزه‌ی طبیعی را می‌بینیم.

بنابراین، اگر بخواهید، شاهد تشدید نمایش اقتدار عیسی هستیم. جالب است که چگونه رویدادی که امروز به آن نگاه می‌کنیم حول یک دریاچه متمرکز است. این اتفاق غیرمعمولی نیست.

بسیاری از اتفاقاتی که در دوران رسالت عیسی رخ داده، پیرامون یک دریاچه است. اگر به فصل‌های ۴۵-۵۲ که معجزه‌ی دیگر دریاچه است، نگاه کنیم، حتی بیشتر از این قدرت ماوراءالطبیعه، قدرت الهی خداوند، به شیوه‌ای که شاید از معجزات شفابخشی، اساسی‌تر باشد، به آن پی می‌بریم. نکاتی که باید در حین بررسی این موضوع در نظر داشته باشیم: قدرت بر عناصر، حق انحصاری همیشگی خداوند است.

این چیزی است که انسان کاملاً در کنترل یا هدایت آن ناتوان است. ما به نحوه شروع این موضوع نگاه می‌کنیم، آن روز که عصر فرا رسید، او به آنها می‌گوید. او به آنها می‌گوید که این یک تکنیک معرفی رایج در مرقس است.

او اغلب وقایع را به این شکل شروع می‌کند. بنابراین، سوال این می‌شود که آن روز، آن روز به چه چیزی اشاره دارد؟ در داستان، ظاهراً به یک روز تعلیم اشاره دارد. شاید منظور از مرقس ۱-۳۴، انعکاس یک روز تعلیم خاص باشد.

احتمال بیشتر این است که این کار روایت‌سازی باشد. پس از یک روز تدریس، تدریس ممکن است بسیار شبیه به تدریس تمثیلی باشد که ما تکرار کرده‌ایم؛ یک حرکت بعدی وجود دارد که اتفاق می‌افتد. در اینجا ما یک قایق داریم که به نظر می‌رسد همان قایقی است که از آیه ۱ فصل ۴ شروع شد. عیسی در کنار دریاچه شروع به تدریس کرد و جمعیتی که دور او جمع شده بودند آنقدر زیاد بودند که او سوار قایق شد.

پس به نظر می‌رسد، حداقل طبق روایت، آنها در اینجا در یک وضعیت هستند. جالب توجه است که واقعاً به ما گفته نشده که چرا عیسی می‌خواست آنجا را ترک کند. آنها جمعیت را پشت سر گذاشتند و او را با خود بردند.

عیسی گفته بود، بیاید به آن طرف برویم. تنها چیزی که به ما گفته شده این است که عیسی می‌خواهد به آن طرف برود. گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که او ممکن است به افزایش محبوبیت جمعیت و تعداد آنها ارتباطی داشته باشد.

ما اغلب این را در انجیل مرقس می‌بینیم، جایی که عیسی سعی می‌کند از جمعیت دوری کند. شاید این با تمایل او به ماندن در یک منطقه سازگار باشد. این حتی از همان روز اول در کفرناحوم در فصل ۱، جایی که عیسی اعلام می‌کند که قرار نیست در یک نقطه بماند، ثابت بوده است.

عبارت «چون او آنجا بود» احتمالاً به این معنی است که او از قبل در قایق بوده است. آنها او را همانطور که بود بردند. نکته‌ی جالبی اینجا وجود دارد.

در آیه ۳۶، قایق‌های دیگری هم همراه او بودند. دلیل اینکه این موضوع را جذاب می‌دانم این است که پیدا کردن دلیلی برای ذکر آن بخش کوچک دشوار است. قایق‌های دیگر در داستان لحاظ نشده‌اند.

شما همه قایق‌های دیگر را در طوفان نمی‌بینید، اما فقط عیسی به آن طرف می‌رسد. این عالی می‌شد زیرا در آن صورت می‌توانستید موعظه کنید و قایق عیسی به آن طرف می‌رسید. اما ما هیچ یک از این اطلاعات را دریافت نمی‌کنیم.

بنابراین، همیشه این سوال وجود دارد که چرا از قایق‌های دیگر نام برده شده است. دلیل اینکه من آن را جذاب می‌دانم این است که فکر می‌کنم نمونه‌ای از ارائه یک دیدگاه شاهد عینی خوب است. این چیزی بود که کاملاً درست بود.

نه لزوماً بخش موضوعی داستان، بلکه چیزی که قابل مشاهده و شناخته شده بود. بنابراین، من آن را کمی جالب می‌دانم. توجه داشته باشید که این معجزه‌ای که قرار است در آن زمان رخ دهد، به وضوح به شاگردان داده شده است و نه به جمعیت.

این نمایش قدرتی نیست که جمعیت شاهد آن باشند، و آنها شاهد بسیاری هستند. این چیزی است که فقط برای شاگردان در نظر گرفته شده است. بنابراین، آنها این را دارند، آنها به قصد عیسی به آن طرف می‌روند.

عیسی می‌گوید که آنها باید به آن طرف بروند. و در حالی که روی دریاچه بودند، طوفان سهمگینی وزید. حالا، بحث‌های جالبی در گرفته است.

آیا این یک طوفان ماوراءالطبیعه بود که از ناکجاآباد برخاست؟ و بخشی از استدلال برای این موضوع از این واقعیت ناشی می‌شود که وقتی عیسی به باد و امواج پاسخ می‌دهد، آنها را سرزنش می‌کند. و این همان زبانی است که با شیاطین استفاده می‌شود. من فکر می‌کنم چیزی که در تضاد با این است، اولاً، هیچ جمله‌ای از مرقس وجود ندارد که نشان دهد یک قدرت معنوی در طوفان در کار است.

مرقس خیلی واضح به ما می‌گوید چه زمانی چیزی نتیجه‌ی فعالیت شیطانی است و چه زمانی نیست. بنابراین به نظر من، این واقعیت که در اینجا هیچ اشاره‌ی مستقیمی وجود ندارد، باید آن را به عنوان یک واقعیت بپذیریم. و همچنین، آمدن طوفان‌هایی که تا حدودی غیرمنتظره از راه می‌رسند، یک تجربه‌ی غیرعادی نیست.

تمام روایات، مرقس، متی و لوقا، عیسی را در خواب نشان می‌دهند، که این نیز نشانه‌ای از طبیعت انسانی اوست، اینکه او خسته و کوفته است و در خواب است، و همچنین وحشت شاگردان. حال، جالب است که این رویداد را با یونس در عهد عتیق مقایسه و مقابله کنیم. یونس ۱: ۵-۶، یونس نیز به طرز چشمگیری در طول این طوفان در خواب است.

اگرچه یونس در قایق پایین بود، عیسی بالا بود. آنها در عقب قایق به خاطر عیسی خوابیده بودند، انگار که او در آن قسمتی بود که از آب بیرون آورده شده بود. عیسی نیز مانند یونس توسط خدمه وحشت‌زده از خواب بیدار شد.

اما یک تفاوت مهم وجود دارد و آن این است که از عیسی خواسته نشده که برای مداخله الهی دعا کند همانطور که از یونس خواسته شد. و بنابراین، این داستان جنبه‌ی تعالی دارد. و در هر دو روایت، یک پایان معجزه‌آسای فوری برای طوفان وجود دارد.

وقتی یونس به دریا انداخته می‌شود، اینجا پایان ماجرا به عیسی ختم می‌شود. و از برخی جهات، داستان یونس، اگر کمی اینجا تکرار شود، به عنوان یک نقطه مقابل برای نشان دادن قدرت و تفاوت عیسی عمل می‌کند. اینکه خدا در داستان یونس کنترل می‌کرد که طوفان چه زمانی رخ دهد و چه زمانی متوقف شود.

و هنگامی که یونس به دریا انداخته شود، طوفان متوقف خواهد شد. در اینجا نیز، به طور مشابه، عیسی زمان توقف طوفان را کنترل می‌کند. این کار نه با دعا به درگاه خدا، بلکه با سخنان خودش انجام می‌شود.

اینجا چند شباهت بالقوه جالب وجود دارد. در اینجا، ما طوفان را داریم و اطلاعاتی در مورد شدت طوفان دریافت می‌کنیم. امواج از روی قایق می‌شکنند و طوفان شدیدی رخ می‌دهد.

در این روایت، توجه مداومی به باد و آب، هر دو با هم، وجود دارد. و بنابراین تقریباً غرق شده بود. و به یاد داشته باشید، اکثر این شاگردان به قایق عادت دارند.

این گروهی از مردان نیستند که تا به حال در هنگام طوفان سوار قایق در دریاچه نشده باشند. بنابراین، این واقعیت که آنها شروع به وحشت می‌کنند، ممکن است نشان دهنده شدت طوفان باشد. و آنها او را از خواب بیدار می‌کنند و با گفتن "استاد، اگر غرق شویم برایت مهم نیست؟" شروع می‌کنند. حال، برخی این اشاره به معلم را به عنوان نشانه‌ای از بی‌احترامی شاگردان دانسته‌اند.

شاید آنها درک درستی ندارند. من مطمئن نیستم که این واقعیت که آنها معلمان را آزار می‌دهند، بتواند نشانه‌ای از این موضوع باشد. فکر نمی‌کنم که آنها بی‌احترامی می‌کنند.

آنها سعی دارند او را بیدار کنند. مرقس به تازگی در ۳۳ آیه در مورد تعلیمات او برای ما صحبت کرده است. بنابراین این بخش مهمی از معرفی عیسی توسط او در اینجا بوده است.

بنابراین، او یک معلم بود. این یکی از کارهای معتبری بود که او انجام می‌داد. شفا، جن‌گیری و تدریس.

و این سوال قطعاً درخواست کمک است. ساختار سوال به گونه‌ای است که اگر به یونانی نگاه کنید، فرض پاسخ مثبت را دارد. بنابراین سوال به گونه‌ای بیان نشده است که بگوید، معلم، شما اصلاً اهمیتی نمی‌دهید، نه؟ این معلم است، آیا شما اهمیتی نمی‌دهید؟ فرض این است که بله، شما اهمیت می‌دهید.

حالا، جالب اینجاست که هر کاری که شاگردان فکر می‌کردند عیسی انجام خواهد داد، واضح است که آن کار را نکرد. چون آنها از آن کار شگفت‌زده شدند. بنابراین، درخواست کمک ممکن است فقط یک درخواست ساده و همه‌جانبه بوده باشد.

ما به همه کسانی که اینجا هستند نیاز داریم تا به ما کمک کنند تا از این مخمصه عبور کنیم. بنابراین او به طرز گستاخانه‌ای از خواب بیدار شد. و عیسی ۳۹، او بلند شد، باد را نهیب زد و به امواج گفت: ساکت باش آرام باش.

و همانطور که قبلاً اشاره کردم، این سرزنش در جن‌گیری‌ها به همان زیان است. شاید در این تصویر از آنچه او به طوفان می‌گوید، نوعی کیفیت انسان‌انگارانه وجود داشته باشد. آیا این دوباره به این معنی است که باد و آب نیروهای شیطانی هستند؟ باد، آب و طوفان در دنیای باستان عنصری نمادین، هرچند قوی، برای هرج و مرج و قدرتی که علیه بشریت خواهد بود، دارند.

ما این تصویرسازی را در مزامیر ۱۸، مزامیر ۱۰۴ و ۱۰۶، اشعیا ۵۰، ناحوم ۱ و جاهای دیگر می‌بینیم. بنابراین حتی اگر حضور روحانی شیطانی آشکاری وجود نداشته باشد، طوفان‌ها و امواج و هرج و مرج از دیرباز به عنوان یک نیرو در جهان باستان دیده می‌شدند. و البته، صحبت کردن، با الگوی اقتدار عیسی که ما دیده‌ایم نیز مطابقت دارد.

اینکه عیسی صحبت می‌کند و اتفاقی می‌افتد. او صحبت می‌کند و شفا حاصل می‌شود. او صحبت می‌کند. شیاطین ساکت می‌شوند و فوراً بیرون می‌آیند، و اینجا او صحبت می‌کند.

و فکر می‌کنم حتی وقتی به این نگاه می‌کنیم، این سکوت، آرام باش، و به دنبال آن باد فروکش کرد و کاملاً آرام بود، ساختار سکوت، آرام باش، اگر درست خوانده باشم، سکوت به باد گفته می‌شود و سکون به آب‌ها. ضمناً، همیشه این نمایش مداوم از طوفان و شکستن امواج وجود دارد. او باد را نهیب زد و به امواج گفت.

سپس باد فروکش کرد و کاملاً آرام شد. و بنابراین من تعجب می‌کنم که آیا سکوت برای باد است و سکون برای آب. در هر صورت، نتیجه‌ای فوری حاصل شد، همان چیزی که ما همیشه شاهد آن بوده‌ایم.

«نتیجه‌ی فوری سخنان عیسی. و سپس به شاگردانش گفت:» چرا اینقدر می‌ترسید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟ حال، من آن کلام را باور می‌کنم، چرا اینقدر می‌ترسید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟ در عبارت به آیه‌ی ۴۱ اشاره

نمی‌کند، آیا آنها وحشت‌زده بودند؟ اما به دلیل بیدار کردن او اشاره دارد. و این موضوع در روایت متی، جایی که فعالیت شاگردان در بیدار کردن عیسی با سرزنش او مرتبط است، بیشتر روشن شده است.

و بنابراین سوال این می‌شود که آنها چه اشتباهی مرتکب شدند؟ اینجا طوفان عظیمی بود، طوفانی که دارد قایق را واژگون می‌کند. و شاگردان برای کمک به سراغ عیسی می‌روند. در ظاهر، این دقیقاً کار درستی به نظر می‌رسد.

در واقع، می‌توانید یک کاربرد الهیاتی و معنوی خوب از این داشته باشید، اینکه وقتی طوفان‌های زندگی فرا می‌رسند، به سراغ عیسی بروید. این روش جواب می‌دهد. به نظر درست می‌آید. اما از پاسخ عیسی، واضح است که کاری که آنها انجام دادند نشان دهنده‌ی فقدان ایمان بود.

و البته سوال آنها این بود که آیا غرق شدن ما برایتان مهم نیست؟ و بنابراین من معتقدم که سرزنش آنها این واقعیت است که می‌ترسیدند در خطر باشند. اینکه به نوعی جان‌شان در خطر بود، قایقی که عیسی در آن بود در خطر بود. اینکه آنها در این مرحله هنوز نتوانسته بودند قدرت و مأموریت عیسی را تشخیص دهند.

آنها نگران بودند که همه چیز به پایان برسد، زندگی‌شان در این طوفان به پایان برسد. و اینکه اعتمادی وجود نداشت که این لحظه، لحظه امنی باشد. اینکه عیسی در قایق غرق نشود.

و بنابراین، من تعجب می‌کنم که آیا به همین دلیل بود که عیسی از آنها ناراحت بود. شاید رویکرد درست، این بود که می‌گذاشت او بخوابد و اعتماد می‌کرد که آنها به آن طرف خواهند رسید. گذشته از همه اینها، این عیسی بود که گفت آنجا جایی است که می‌خواهد برود.

البته، بعد از اینکه از آنها پرسیده می‌شود که چرا اینقدر می‌ترسند و هنوز ایمان و اعتمادی ندارند، با این جمله مواجه می‌شویم که چگونه آنها وحشت‌زده بودند و از یکدیگر می‌پرسیدند که این کیست، حتی باد و امواج هم اطاعت می‌کنند. اگر به داستان یونس نگاه کنیم، خداوند در پایان آمدن آن طوفان ستایش می‌شود. اما اگر بخواهید، اینجا در انجیل، خداوند مورد سوال قرار می‌گیرد.

به عبارت دیگر، این کیست؟ سردرگمی و وحشت وجود دارد. مسیح کاری را انجام می‌دهد که فقط خدا می‌تواند انجام دهد. به پیدایش ۸، ایوب ۲۶ یا اشعیا ۵۰ فکر کنید، جایی که عیسی با باد و امواج صحبت کرده است و آنها از او اطاعت کرده‌اند.

بنابراین مقیاس، بنابراین واکنش شاگردان به معجزه، ترس، توجه کنید که آنها به معجزه واکنش نشان می‌دهند، نه به سرزنش. آنها از آنچه اتفاق افتاده شگفت‌زده هستند. به نظر نمی‌رسد که آنها به این سوال که چرا هنوز اینقدر ایمان کمی دارید، پاسخ دهند.

آنها ترس بزرگی دارند. این زبان ترس بزرگ جذاب است زیرا ترس را در معنای وسیع‌تری از آنچه در طوفان داشتند، قرار می‌دهد. آنها از طوفان می‌ترسیدند و اکنون این ترس بزرگ را دارند، شاید ترسی توأم با احترام در کار باشد.

مقیاس معجزه فراتر از آن چیزی بود که آنها تصور می‌کردند. در اینجا، اگر دوباره به داستان یونس برگردیم، عیسی نقش کسی را بازی می‌کند که می‌تواند طوفان را متوقف کند، همانطور که خدا کسی بود که می‌توانست طوفان یونس را متوقف کند. حال، سرانجام، قبل از اینکه به فصل ۵ برویم، این سوال که این کیست؟ ما دائماً در پاسخ به آموزه‌ها و اعمال عیسی با سوالاتی روبرو می‌شویم.

این کیست که با چنین اقتداری صحبت می‌کند؟ این کیست که شیاطین از او اطاعت می‌کنند؟ این کیست که حتی باده‌ها و امواج از او اطاعت می‌کنند؟ من به این نکته اشاره می‌کنم زیرا در نهایت به سؤالی در فصل ۸ می‌رسیم که اکنون در مورد عیسی خواهد بود، که در مورد آنچه مردم در مورد او فکر می‌کنند، خواهد پرسید، به جای اینکه خود مردم در مورد عیسی بپرسند. بسیار خوب، بیایید اکنون به فصل ۵ برویم. ما هنوز در خدمت عمومی عیسی هستیم. ما بخشی از این فعالیت را انجام داده‌ایم.

شفا در روز سبت، فراخوانده شدن دوازده نفر، بحث در مورد اینکه خانواده من کیست، جدال با بعزبول، تعلیم عمومی تمثیل‌ها، آرام کردن طوفان، وجود داشته است. و بنابراین ما در این جنبه از بخش اول خدمت عمومی عیسی هستیم.

اما اینجا تغییری رخ می‌دهد. تغییری که هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر جن‌گیری با آن مواجه می‌شویم. بنابراین، می‌خواهم به آیات ۱: ۵-۲۰ نگاهی بیندازم و طبق رسممان، آن را می‌خوانم و بعد برمی‌گردیم و بررسی‌اش می‌کنیم.

آنها از دریاچه به منطقه جراسیان رفتند. هنگامی که عیسی از قایق پیاده شد، مردی که روح پلید داشت از مقبره‌ها به استقبال او آمد. آن مرد در مقبره‌ها زندگی می‌کرد و دیگر هیچ‌کس نمی‌توانست او را حتی با زنجیر ببندد.

زیرا بارها دست و پایش را به زنجیر کشیده بودند، اما زنجیرها را پاره می‌کرد و آهن‌های پاهایش را می‌شکست. هیچ‌کس آنقدر قوی نبود که او را مطیع خود کند. او شب و روز، در میان مقبره‌ها و تپه‌ها، فریاد می‌زد و خود را با سنگ‌ها زخمی می‌کرد.

چون عیسی را از دور دید، دوید و در مقابل او زانو زد. با تمام وجود فریاد زد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، از من چه می‌خواهی؟ به خدا قسم که مرا عذاب ندهی.» زیرا عیسی به او گفته است: «ای روح پلید، از این مرد بیرون بیا.»

سپس عیسی از او پرسید: «نام تو چیست؟» او پاسخ داد: «نام من لژیون است، زیرا ما بسیاریم.» و بارها و بارها از عیسی التماس کرد که آنها را از آن منطقه بیرون نکند. گله بزرگی از خوک‌ها در دامنه تپه نزدیک مشغول چرا بودند.

دیوها از عیسی التماس کردند که ما را به میان خوک‌ها بفرست و اجازه بده تا به درون آنها برویم. او به آنها اجازه داد و ارواح پلید بیرون آمدند و به درون خوک‌ها رفتند. گله که حدود دو هزار خوک بود، از سراشی بی‌تند به درون دریاچه دویدند و غرق شدند.

خوک‌چران‌ها پا به فرار گذاشتند و این خبر را در شهر و روستا پخش کردند و مردم بیرون رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. وقتی به عیسی رسیدند، مردی را که توسط لشکر دیوها تسخیر شده بود، دیدند که لباس پوشیده و عاقل در آنجا نشسته است و ترسیدند. کسانی که ماجرا را دیده بودند، آنچه را که برای مرد دیوزده اتفاق افتاده بود، برای مردم تعریف کردند و همچنین درباره خوک‌ها نیز گفتند.

آنگاه مردم از عیسی التماس کردند که منطقه‌شان را ترک کند. همین که عیسی سوار قایق شد، مردی که دیوزده بود التماس کرد که با او برود. عیسی به او اجازه نداد، بلکه گفت: «به خانه، نزد خانواده‌ات برو و به آنها بگو که خداوند چه کارهایی برای تو انجام داده و چگونه به تو رحم کرده است.»

بنابراین، آن مرد رفت و شروع کرد به تعریف کردن از کارهایی که عیسی برایش انجام داده بود، برای مردم دِکاپولیس، و همه مردم شگفت‌زده شدند «به طور خلاصه، بخش‌های عجیب و غریب زیادی در این روایت وجود دارد. ما این دعا را از جانب دیو داریم، و این مکالمه چیزی است که اتفاق می‌افتد. حتی مسئله فرآیند هم مطرح است.

به نظر می‌رسد که این جن‌گیری به دلیل آن مکالمه، کمی با تأخیر بیشتری نسبت به سایر جن‌گیری‌ها به نظر می‌رسد. تبعید بسیار عجیب به خوک‌ها وجود دارد. سپس واکنش منفی جمعیت به آنچه که به مردم شاهد بودند، و همچنین رد شدن آن مرد از پیروی، برای ادامه پیروی از عیسی، نیز وجود دارد.

اگر بخواهید، حتی بخش‌های جغرافیایی عجیبی هم وجود دارد. نزدیک دریا است، اما کوه و کناره شیب‌دار هم دارد. واژگان کمی متفاوت است.

ساختار کمی متفاوت است. بنابراین جای تعجب نیست که برخی از محققان، صلابت یک شکل را در اینجا یعنی انتقال شکلی که کار ویرایشی روی آن انجام شده است، فرض کرده‌اند. هیچ مدرکی دال بر این در سنت نسخ خطی وجود ندارد.

این یک سند بسیار دقیق است. به عبارت دیگر، ما نسخه‌های زیادی از این روایت نداریم، به استثنای آیه ۱ و مکانی که در آن اتفاق می‌افتد. این روایت بسیار دقیق است.

شما این ساختار جالب را دارید. شما با زمینه‌ای روبرو هستید که قرار است در پنج آیه اول زمان زیادی را صرف صحبت در مورد آن کنیم، و پس از آن جن‌گیری در آیات ۶-۱۳، و به دنبال آن واکنش مردم، و سپس عزیمت عیسی. حال، چگونه این در روایت مرقس صدق می‌کند، قبل از طوفان، او گفته بود که می‌خواهد در سال ۴۳۵ به آن سوی دریا برود، و سپس در فصل‌های ۵-۱، زمانی که آنها از دریاچه به منطقه جراسیان رسیدند، بنابراین داستان از جایی شروع می‌شود که این اتفاق افتاده است.

تشخیص دقیق موقعیت مکانی این منطقه کمی گیج‌کننده است. نام‌های مختلفی برای این منطقه وجود دارد. شهری به نام گراسا وجود داشت که در ۳۷ مایلی دریا واقع شده بود.

اصطلاحات و املاهای مختلفی برای این منطقه استفاده شده است. فکر می‌کنم به سختی می‌توان با قطعیت گفت که دقیقاً از کجا این اتفاق افتاده است، زیرا ابهاماتی در متن وجود دارد. اما صرف نظر از این، بر اساس پایان متن می‌دانیم که این منطقه در منطقه غیریهودی دِکاپولیس قرار دارد و اکنون عیسی خدمت خود را به منطقه‌ای با تسلط بیشتر غیریهودیان منتقل کرده است.

ما همچنین می‌دانیم که یک تغییر زمانی رخ داده است. این تغییر از عصر، زمانی که طوفان وجود دارد، به صبح بوده است. و بنابراین، در این منطقه، این منطقه، چیزی که برای ما مهم است این است که ما در قلمرو غالب یهودی نیستیم.

بنابراین، بیا به شرایط اینجا نگاه کنیم. وقتی عیسی از قایق پیاده شد، مردی که روح پلید داشت از مقبره‌ها به استقبال او آمد. حالا، ما اطلاعات زیادی در مورد این مرد به دست می‌آوریم.

مرقس معمولاً اطلاعات زیادی به ما نمی‌دهد. بنابراین، حتی به اولین مرد دیورده‌ای که در کنیسه داشتیم فکر کنید. او صرفاً مردی با روح پلید بود.

اما اینجا، ما شروع به دریافت جزئیات زیادی می‌کنیم. اولاً، این مرد در مقبره‌ها زندگی می‌کرد. حال، مقبره‌ها به خصوص از دیدگاه یهودی، که این شاگردان و عیسی از آنجا می‌آیند، مقبره‌ها منطقه‌ای نجس هستند.

این منطقه، منطقه‌ای مملو از مرگ بود. همچنین، مقبره‌ها همیشه از جامعه دور نگه داشته می‌شوند. بنابراین، او در منطقه‌ای است که از قبل منزوی بوده است.

آن مرد در مقبره‌ها زندگی می‌کرد و دیگر هیچ‌کس نمی‌توانست او را ببندد، حتی با زنجیر، که نشان می‌دهد تلاش‌های متعددی برای بستن این مرد صورت گرفته بود و هیچ‌کدام موفق نبودند. زیرا او بارها دست و پایش را با زنجیر بسته بودند، اما او زنجیرهایش را پاره می‌کرد و آهن‌های روی پاهایش را می‌شکست. سپس بیان موضوعی این بود که هیچ‌کس به اندازه کافی قوی نبود که او را مطیع خود کند.

من فکر می‌کنم این بخش مهمی است. بنابراین، ما این ساختار را داریم. با این شروع می‌شود که هیچ‌کس نمی‌تواند او را به بند بکشد، این اشاره به زنجیر، اشاره دیگری به زنجیر، و سپس یک جمله نهایی مبنی بر اینکه هیچ‌کس به اندازه کافی قوی نیست.

این تقریباً یک کیاسموس است، که نوع بسیار خاصی از ساختار است که در آن عناصر مختلف با عناصر اینجا. آنها را ببندید، قید و بند، زنجیر، زنجیر، قید و بند، به A، B، B، A دیگر مطابقت دارند. ساختار اندازه کافی قوی که او را مطیع خود کند.

اما ما ابتدا تمام این اطلاعات را در مورد او، در مورد اینکه چقدر قوی بوده، اینکه مردم سعی کرده‌اند او را به زنجیر بکشند و او نتوانسته، موفق نشده‌اند، و هیچ‌کس به اندازه کافی قوی نبوده، دریافت می‌کنیم. بنابراین این موضوع را مستقیماً به موضوع اقتداری که با آن سر و کار داشته‌ایم، مربوط می‌کند. اما علاوه بر قدرتی که در حال رخ دادن است، این قدرت فراتر از انسان، اطلاعاتی در مورد واقعیت رقت‌انگیز این مرد نیز به دست می‌آوریم.

شب و روز در میان مقبره‌ها و تپه‌ها، او فریاد می‌زد و خود را با سنگ می‌برید. و من فکر می‌کنم این نیز جنبه‌ی مهمی است زیرا این تصویر، ماهیت خودویرانگر تسخیر شیطانی را نشان می‌دهد. آنها در این مرد بودند و چنین قدرتی از آن ناشی می‌شد، اما آنها اغلب در حال بریدن نیز بودند؛ او خود را می‌برید، آنها به او آسیب و خطر می‌زدند، و او از درد فریاد می‌زد.

وقتی او عیسی را از دور دید، دوید و جلوی او زانو زد. و من فکر می‌کنم این مهم است. ما قبلاً این را دیده‌ایم، و این به زانو افتادن او پرستش نیست، بلکه بیشتر تسلیم است، یک شناخت است، بنابراین یک شناخت فوری از راه دور وجود دارد، به همین دلیل است که می‌دانیم صبح است، او توانست او را از دور ببیند، که این شناخت فوری از اقتدار عیسی وجود دارد، و او می‌افتد، و سپس این سوال را می‌پرسیم، از من چه می‌خواهی، عیسی، پسر خدای متعال؟ این تقریباً کلمه به کلمه است، بسیار نزدیک به جمله‌ای که دیو در کنیسه در آن روز اول گفت، از ما چه می‌خواهی، زبان آنجا بود، این است که از من چه می‌خواهی، و اتفاقاً یک تعامل جذاب بین مفرد و جمع وجود دارد. در اولین جن‌گیری، یک دیو تنها و یک مرد بودند که می‌گفتند، از ما چه می‌خواهی، احتمالاً آنجا به شیاطین به طور کلی اشاره می‌کرد، و ما در مورد اینکه چگونه آن ساختار «از ما چه می‌خواهی» و زبان خاص آن، بسته به زمینه، زبانی جدایی‌جویانه تا حد دشمنی است. صحبت کردیم.

اما در اینجا، از آنچه بعداً خواهیم فهمید، می‌دانیم که این چندین دیو خواهد بود و این همان چیزی است که شما از من می‌خواهید. بنابراین، به نظر من، یک تعامل مداوم و جذاب بین مفرد و جمع وجود دارد. عیسی، پسر خدای متعال، دوباره این شناختی وجود دارد که شیاطین در عیسی و مرقس در مورد نوعی

رابطه مبتنی بر اقتدار بین عیسی و خدا داشته‌اند. و در اینجا، این نکته را کمی اضافه می‌کنیم، به خدا قسم که مرا شکنجه نخواهی داد.

این اشاره به قسم به خدا در اینجا جذاب است، اما آیا این به معنای سوگندی است که دیو از عیسی می‌خواهد؟ راه دیگری که می‌توانید با این ترجمه کار کنید، ایده قسم خوردن به خدا است، به این معنی که تشخیص نابودی آشکار است، اما قرار بود نابودی بعداً یا به تأخیر بیفتد، یا آنها می‌دانند که نابودی ممکن است در مقطعی اتفاق بیفتد، و آنها تا زمان تأخیر درخواست زمان می‌کنند. برداشت‌های مختلفی از این موضوع وجود دارد، اما آنها می‌خواهند عیسی بیانیه‌ای صادر کند که آنها آنها را شکنجه نخواهند کرد، و این شکنجه با ایده قضاوت همراه است. من فکر می‌کنم جذاب است که این شیاطین این مرد را شکنجه کرده‌اند و اکنون، در حضور عیسی، نگران این هستند که ممکن است عذاب ببینند.

و بعد به این عدد ۸ می‌رسیم، زیرا عیسی به او گفته بود، از این مرد بیرون بیا، ای روح پلید. بنابراین، پاسخ از دستور عیسی برای جن‌گیری می‌آید. پس، توجه کنید، مانند قبل، اینجا هیچ نبردی وجود ندارد.

این یک مبارزه ۱۲ راندی نیست. این تسخیر فوق‌العاده قوی، چون مارک به ما گفته که این مرد چقدر در مقابل همه این شیاطین قوی است، به دلیل پاره شدن زنجیرها و غیره، شیاطین بلافاصله پس از شنیدن اینکه باید بیرون بیایند، فوراً گفته‌اند، فقط ما را به قضاوت نفرستید. هیچ شکی نیست که آیا آنها بیرون می‌آیند یا نه.

و بعد به چیز متفاوتی می‌رسیم. سپس عیسی از او پرسید، اسم تو چیست؟ حال، برخی استدلال کرده‌اند که این نمونه‌ای از این است که عیسی برای داشتن قدرت معنوی نیاز به دانستن اسم داشت و در دنیای باستان، دانستن اسم کسی به معنای اعلام برتری جادویی بود. با این حال، این با متن مطابقت ندارد، زیرا آنها قبلاً تسلیم شده‌اند.

آنها قبلاً شکست خورده‌اند. بنابراین، سوال این می‌شود که چرا عیسی این سوال را می‌پرسد؟ چرا ما این را می‌شنویم؟ و اگر این با فرضی که ما در مورد انجیل مرقس بررسی کرده‌ایم، مطابقت داشته باشد، مبنی بر اینکه عیسی هیچ کاری را تصادفی انجام نمی‌دهد و ما در حال بررسی آن هستیم، او می‌خواهد این نام شنیده شود، شهادت داده شود و شناخته شود. بنابراین، عیسی می‌پرسد، نام شما چیست؟ او پاسخ داد، نام من لژیون است، زیرا ما بسیاریم.

حالا، این موضوع باعث شده تصمیمات زیادی در مورد اتفاقات اینجا گرفته شود. آیا این مرقس دارد بیانیه‌ای ضد رومی صادر می‌کند؟ می‌دانید، اگر ایده این باشد که مرقس به کلیسای روم نامه می‌نویسد، پس مرقس این داستان را طوری تغییر داده که «لژیون» را به عنوان نام آن وارد کند، به عبارت دیگر، بیانیه‌ای زیرکانه علیه روم صادر کند. مشکل این کار دو جنبه دارد.

اولاً، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که این مربوط به روم باشد. شما عناصر رومی ندارید. ثانیاً، لژیون توصیفی از یک نیروی نظامی، یک شماره نظامی، از یک تعداد زیاد است.

همچنین، اصطلاح لشکر با شیاطین در جاهای دیگر در یهودیت معبد دوم، در برخی از اسناد جعلی و شبه‌کتیبه استفاده شده است. بنابراین، این نیز به نوعی... طبیعتاً همیشه با روم مرتبط بوده است. و بنابراین، فکر می‌کنم منظور این است که باید ببینیم که این پاسخ، نام من لشکر است، در واقع تصویری از اعدادی است که درگیر بوده‌اند، نه یک بیانیه آشکار علیه روم.

خدا حتی گفت، نام من لشکر است، زیرا ما بسیاریم. و بارها و بارها از عیسی التماس کرد که او را از آن منطقه بیرون نکند. یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این متن، جایی است که به نظر می‌رسد عیسی از این درخواست منصرف می‌شود یا آن را می‌پذیرد.

یک گله‌ی بزرگ خوک در دامنه‌ی تپه‌ی مجاور مشغول چرا بود. دوباره به یاد داشته باشید، ما در سرزمین غیریهودیان هستیم. خوک‌ها در سرزمین یهودیان نجس محسوب می‌شوند.

خوک‌ها در اینجا نوعی دام هستند. شیاطین از عیسی التماس کردند که ما را به میان خوک‌ها بفرستد. اجازه دهید ما به درون آنها برویم.

دوباره، وقتی نگاه می‌کنیم، آنها در مقبره‌ها زندگی می‌کردند و حالا می‌خواهند به خوک‌ها بروند. حتی شباهتی بین تمایل به بودن در جایی که از نظر فرهنگی ناپاک تلقی می‌شد، وجود دارد. شاید یک ارتباط جالب در اینجا وجود داشته باشد.

و او به آنها اجازه داد. و ارواح پلید بیرون آمدند و به درون خوک‌ها رفتند. گله، که حدود دو هزار خوک بود، از سرایشی تند به درون دریاچه دویدند و غرق شدند.

همینطور که به این موضوع فکر می‌کنم، این سوال را از خودم می‌پرسم که چرا او به آنها اجازه داد وارد خوک‌ها شوند. و فکر می‌کنم معنی آن، بدون فرض یک رابطه‌ی یک به یک، این است که تغییر ناگهانی رفتار، نزدیک به ۲۰۰۰ خوک، تصویری بصری از تعداد شیاطینی که درون این مرد بودند و او را شکنجه می‌دادند ارائه می‌دهد. بنابراین یکی از چیزهایی که این اتفاق را ممکن می‌سازد این است که اکنون کسانی که شاهد هستند، هجوم شیاطینی را که در درون این مرد بودند، به صورت عینی مشاهده می‌کنند. و در چنین وضعیتی بود که تصویری از ۲۰۰۰ خوک که اکنون آشفته شده‌اند، به دست آمد.

همچنین، این واقعیت که آنها از صخره پایین می‌دوند و خودشان را غرق می‌کنند، و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که عیسی مسیح آنها را مجبور به غرق کردن کرده باشد. من قبلاً شنیده‌ام که برخی استدلال می‌کنند که عیسی مسیح به آنها اجازه داد تا به سمت خوک‌ها بروند زیرا آنها می‌دانستند که خودشان را خواهند کشت. در عوض، فکر می‌کنم توضیح بهتر این است که آنها از شیب تند دریاچه پایین دویدند و غرق شدند که ماهیت خود ویرانگر شیاطین را بر روی میزبان خود نشان می‌دهد، آنها مضر، آشوبگر و خود ویرانگر هستند.

این امر تصویر اقتدار عیسی را تقویت می‌کند، اینکه اقتدار عیسی صرفاً بر یک دیو نبود، بلکه بر لشکری از دیوها بود که به بهترین شکل توسط یک گله خوک آشفته که اکنون دیوانه شده‌اند، نشان داده می‌شود. کسانی که از خوک‌ها مراقبت می‌کردند فرار کردند و این را به شهر و حومه شهر گزارش دادند و مردم بیرون رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. و بنابراین، می‌دانید، این موضوع از بین رفته است.

قابل درک است که این لحظه، لحظه بسیار بزرگی بوده است. و سپس آنها نزد عیسی آمدند. توجه کنید، اولین نکته این است که آنها مردی را که توسط لشکر شیاطین تسخیر شده بود، دیدند که آنجا نشسته، لباس پوشیده و عقلش کامل است.

و آنها ترسیده بودند. در اینجا دو نکته قابل توجه است - اول، بهبودی کامل این مرد

او در مقبره‌ها گریه می‌کرد، خودش را زخمی می‌کرد، زنجیرها را می‌شکست. حالا آنجا نشسته، لباس پوشیده و عقلش کامل است. او کاملاً شفا یافته است.

واکنش آنها همچنان این است که ترسیده بودند. این بی‌شبهت به واکنش شاگردانی نیست که همین الان در قایق شنیدیم، جایی که به طوفان نگاه کردند و بسیار وحشت‌زده شدند. این مردم شهر، باز هم، اینها مردم شهر غیریهودی هستند که آمده‌اند، تشخیص می‌دهند که اینجا قدرتی وجود دارد که باعث ترس آنها می‌شود.

اما البته، کسانی که آن را دیده بودند، آنچه را که برای مرد دیوزده اتفاق افتاده بود و همچنین در مورد خوک‌ها به مردم گفتند. احتمالاً جنبه اقتصادی خاصی در این امر وجود دارد. خوک‌ها احتمالاً بخشی از اقتصاد منطقه بودند.

سپس، مردم شروع به التماس از عیسی کردند که منطقه‌شان را ترک کند. و البته این، روند غم‌انگیز وقایع است: به جای دیدن این مرد که نمی‌توانستند کنترلش کنند، که در اصل توسط گله ای از خوک‌های دیوانه تسخیر شده بود، به جای اینکه خداوند را جشن بگیرند و ستایش کنند و سپاسگزار باشند، از عیسی التماس کردند که آنجا را ترک کند - نه برخلاف شیاطینی که از عیسی التماس می‌کردند که به آنها اجازه دهد وارد خوک‌ها شوند.

حالا، این مردم شهر دارند به عیسی التماس می‌کنند. در ذهنشان، حتماً یک جادوگر قدرتمند و نگران‌کننده وجود داشته که وارد شده، و ترجیح می‌دهند او را در اطرافشان نداشته باشند، حتی با اینکه او این مرد را به عقل سلیمش بازگردانده بود. و بنابراین، این واکنش اولیه به عیسی را بسیار منفی می‌بینید.

همانطور که داشت سوار قایق می‌شد. دوباره، عیسی دارد می‌رود. آنها می‌خواهند او برود، و می‌رود.

مردی که دیوزده بود التماس کرد که با آنها برود، که منطقی به نظر می‌رسید. چطور می‌توانستی نروی؟ اما عیسی به او اجازه نداد، بلکه گفت، به خانه، پیش خانواده‌ات برو و به آنها بگو که خداوند چه کارهایی برای تو انجام داده است. جالب است، پس شما این را دارید، تقریباً احتمالاً این اولین غیریهودی است که اکنون می‌خواهد از عیسی پیروی کند.

و عیسی به او می‌گوید، نه، او نمی‌تواند. اما به او نمی‌گوید که ساکت باشد. در انجیل مرقس، بارها دستورهایی مبنی بر سکوت، نگفتن به کسی یا مراجعه به رهبران مذهبی وجود دارد.

شواهدی از آنچه اتفاق می‌افتد وجود دارد، اینکه شما می‌توانید احیا شوید و غیره. در اینجا، دقیقاً برعکس اتفاق می‌افتد. او می‌گوید، بروید و به همه بگویید که خداوند چه کرده است.

به نوعی، فکر می‌کنم این، رسالت غیریهودیان را پیش‌بینی می‌کند. این یک غیریهودی است که احیا شده است، و عیسی به او می‌گوید که بروید و به مردم بگویید. در واقع، وقتی به این منطقه برگردیم، دفعه بعد که عیسی به دِکاپولیس می‌آید، شور و اشتیاقی به او نزدیک خواهد شد.

از او انتظار می‌رود که شفا دهد، و او سخن خواهد گفت، و پیروانی از او خواهند بود. تا حدودی، حتی بعداً در مرقس ۷:۳۱، ۸:۱۰ به این موضوع می‌پردازیم؛ شاید اشاراتی به موفقیت این مرد داشته باشیم که به همه می‌گوید خداوند چه کرده است، اینکه بذریعاً واقعاً کاشته شده است. دفعه بعد، با ادامه انجیل مرقس، فصل ۵، به بررسی خدمت عمومی و کارهای معتبر عیسی خواهیم پرداخت.

این دکتر مارک جنینگز در حال تدریس در مورد انجیل مرقس است. این جلسه ۹، مرقس ۴:۳۵-۵:۲۰، طوفان آرام و دیوزده است.